

## زادروزش

بنا دارد زن و فرزند و مملکتش را بگذارد و برود. سفر این مرد (امین تارخ) به روستای پاییزان برایش رؤیای روشن عشق را رقم می‌زد تا جایی که از رفتن صرف‌نظر می‌کرد و به زندگی با همسرش کتایون (ریاحی) برمی‌گشت. اواخر دهه هفتاد اما برای صدرعاملی موجی بزرگ در راه بود. «دختری با نقش‌های کتانی» به نمایش درآمد و موضوعی را طرح کرد که سرتاسر حاکمیت سعی در نادیده گرفتنش داشت. فرار دختری نوجوان از خانه دستمایه



نمایی از فیلم من ترانه ۱۵ سال دارم

ساختن فیلمی شد که حساسیت‌های بسیاری را برانگیخت و عمده شهرتش هم به همین حاشیه‌هایی که بیرون از فیلم ایجاد شده بود برمی‌گشت. فیلمنامه‌ای که با الهام از ماجرای قتل‌های خیابان گاندی و عشاق نوجوانش

(شاهرخ و سمیه) نوشته شده بود و برای پیمان قاسمخانی جایزه بهترین فیلمنامه‌نویسی را از خانه سینما به ارمغان آورد. این فیلم پگاه آهنگرانی را هم در پانزده سالگی به عرصه آورد که تا دو دهه بعد هم به حیات سینمایی خود در اوج ادامه دهد. فیلم اگرچه یک تجربه ناب برای رسول صدرعاملی بود اما بلوغ فیلمسازی او را باید در «من ترانه ۱۵سال دارم» جست‌وجو کرد.

فیلمی که باز هم مسأله دختران نوجوان را مطرح می‌کرد و این بار ترانه علیدوستی را به پرده نقره‌ای معرفی کرد. قصه ترانه، دختری که مادرش را در کودکی از دست داده و پدرش هم در زندان است و با پسری در مسیر آشنایی و ازدواج قرار می‌گیرد. پسر اما در نیمه راه او را رها می‌کند در حالی که دختر از او حامله است و مصمم است کودکش را به دنیا بیاورد. فیلم نمایش دست و پا زدن‌های ترانه است برای رفع تهمت‌های اطرافیان و کسب مشروعیت و هویت برای خودش و فرزندش. صدرعاملی پس از آن در فیلم «دیشب باباتو دیدم آیدا» هم بر سر مسأله دختران نوجوان باقی می‌ماند و این بار آیدایی را تصویر می‌کند که در جریان رابطه پدرش با زنی غریبه قرار گرفته است.

رسول صدرعاملی حالا شصت و چهار ساله است و در فیلم با گران نرسیده‌اش («سال دوم دانشکده من» همچنان درگیر مضامین اجتماعی است و این فیلم را هم درباره دختران جوان و دغدغه‌هایشان در جامعه ساخته است. او همواره همگام با قدمی جلوتر از آسیب‌های اجتماعی حرکت کرده است و در جشنواره سی و هفتم فجر باید دید که با نسل پر شور دانشگاهی چه کرده است.



نمایی از فیلم کمیک بوکی «Aquaman»

آن هستند و به‌رغم نخستین حضور انفرادی‌اش در یک فیلم بلندپیشتر در فیلم‌های ترکیبی کمیک بوکی «بت‌من مقابل سوپرمن» (۲۰۱۶) و «اتحادیه عدالت» (۲۰۱۷) هم به تصویر کشیده شده بود، در شروع فیلم جدیدش به‌گونه‌ای توسط نیدبوس وولکو به یک جنگاور توانای غیرقابل کنترل تبدیل می‌شود که حتی اهالی آتلانتیس قادر به تحمل وی نیستند و او مجبور به ترک این شهر می‌شود ولی یک سال بعد که در تهاجم‌های جیسی‌کین و سپس پسر وی دیوید کین آتلانتیس با خطرات مهلکی روبه رو می‌شود، اهالی و البته حاکم منطقه به کمک‌های آرتور نیازمند می‌شوند و او می‌آید تا اوایش دریایی را درهم بکوبد و این کار را انجام می‌دهد و در این راه با انواع یاوران و خیانتکاران مواجه می‌شود. این تم به قدری رؤیایی و شیرین است که مثل هر فیلم موفق کمیک بوکی دیگر از حالا طرح ساخت قسمت‌های بعدی آن نیز ریخته شده است و قسمت دوم می‌تواند در سال ۲۰۲۰ روی پرده‌های نقره‌ای بنشیند و تا آن زمان و بواقع طی ۳ ماه پیش‌روبعید است که نسخه فعلی گیشه‌ها را قبضه نکند و کمتر از یک میلیارد دلار در سطح جهان بفروشد.

خود در سینماهای جهان پی ریختند. حرکت اصلی و مؤثر از بهار ۲۰۱۵ آغاز شد اما برای وان ۴۱ساله و همکارانش هم دست کم دو سال طول کشید تا «مرد دریایی» فعلی را به مرحله‌تصویربرداری برسانند. اتفاقات فیلم و کل کمیک‌بوک‌ها مرد دریایی متمرکز بر موجودی با همین نام است که نیم انسانی است و نیم دریایی و تمیلبی به حکمت بر آب‌های زیر دریا ندارد اما ناخواسته به‌سوی آن کشیده می‌شود و به دریا نظمی را می‌بخشد که خلاقاران و سهیل انگاران از آن ستانده‌اند. «مرد دریایی» را البته آرتور کاری هم می‌نامند و او کسی است که میرا (با بازی امبر هرد) به‌وی دل می‌بازد و چون او یک جنگاور زن توانا و دختر فرمانروا نره‌نوس (دالف لاندگرن) است، از قدرت‌های ماورایی بهره می‌برد و می‌تواند با همتاهای خود ارتباط برقرار کرده و بر محیط آبی خویش حکم براند و هم او و هم آرتور کاری از نیودیس وولکو (با بازی ویلم دافو) خط فکری می‌گیرند که مشاور ارشد حاکمان کشور دریایی آتلانتیس و یک مربی توانا در هنرهای جنگی و رزمی است. کاراکتر اول «مرد دریایی» که پاتریک ویلسون و نیکول کیدمن سایر بازیگران اصلی



این جریان، انسان می‌آموزد یا ناچار می‌شود که تاریخ خود را به دو مقطع تقسیم کند. از روزگاری که یاری بود به روزگاری که یاد، جایگزین یار می‌شود. زندگی همیشه میان این دو مرحله در نوسان است و هر مرحله غم و شادی‌های خودش را دارد. تاریخ خودش را دارد.

پراید سفید می‌رود، جاده می‌رود، خاطره و یاد مادر می‌روند تا در لعنتی‌ترین غروب دوشنبه و پاییز آنها را که کوچک‌تر و کوچکتر می‌شوند از دور ببینم، از دور به یاد ییاورم و برایشان قصه‌ای بنویسم، بنویسم که روزی روزگاری در جاده، مردی بود که هیچ چیز، هیچ چیز،

مردی بود که هیچ چیز، هیچ چیز، رفت و تنها رفت و تا ابد رفت.

## خواندنی‌ها



عکس: من ترانه ۱۵ سال دارم

یکشنبه ۸ مارس ۱۹۴۱ ویرجینیا وولف در دفتر یادداشت‌هایش نوشت: «همین حالا از برایتون برگشته‌ایم، مثل یک شهر خارجی بود: نخستین روز بهار زن‌ها روی نیمکت‌های عمومی نشسته بودند. کلاه زیبایی در قهوه‌خانه دیدم، مد چقدر چشم را زنده می‌کند!... نه: خیال درونگرایی ندارم، در تأیید جمله هنری جیمز

می‌گویم: همواره مشاهده کن. رسیدن پیری را نظاره کن. ولع را نظاره کن... شاید کارت موزه بخرم، هر روز دوچرخه‌سواری کنم و تاریخ بخوانم، شاید در هر دوره یک فرد شاخص را برگزینم و پیرامونش بنویسم. آدم باید زندگی باشد و حالا با اندکی شادی می‌بینم که ساعت ۷است باید شام درست کنم.

ماهی کدک با سوسیس...، ۲۰روز بعد او خود را کشت. نویسنده کتاب «خانم دالووی» و «اتاقی از آن خود» تأثیر بسیار عمیقی

بر جهان ادبیات و فراتر از آن گذاشته است. او که در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۸۲ متولد شده، از همان کودکی استعداد منحصر به فرد خود را به پدر و مادر خود که هر دو از چهره‌های بزرگ ادبی لندن بودند، نشان می‌داد. وولف، شوهرش لئونارد و خواهرش ونسا

# سرکی به اتاق ویرجینیا وولف

## بانویی که در دوران مردسالار کار خودش را کرد و تلنگرش را به دنیای ادبیات زد

بل، هسته اصلی حلقه روشنفکری‌ای بودند که با نام «گروه بلومزبری» شناخته می‌شد. این گروه متشکل از نویسندگان، روشنفکران، هنرمندان و خلاقانی بود که غالباً عصرها گرد هم می‌آمدند تا درباره هنر و سیاست به‌گفت‌وگوینشینند.

اوبه‌دلیل لحن روایتگری یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان عصر خود محسوب می‌شود که نویسدگان بعد از خود، مانند مارگارت اتوود و گابریل گارسیا مارکز را تحت تأثیر خود قرار داد. اگرچه زندگی او به تمامی تحت تأثیر بیماری‌های روانی او بود، اما تمام تلاش خود را می‌کرد این بیماری‌ها در نویسندگی‌اش تأثیری نگذارند و پیوسته و مداوم به تولید و آفرینش ادبی مشغول باشد. با این حال سرانجام او در سال ۱۹۴۱، نتوانست در برابر وسوسه‌های ذهنی‌اش تاب بیاورد و با پر کردن جیب‌های پیراهنش از سنگ، تن به رودخانه‌ای در نزدیکی محل زندگی‌اش سپرد.

وولف که بارها از بیماری‌های روانی خود به رنج و عذاب افتاده بود، در دریای عمیق افسردگی فرورفته بود. همسرش برای التیام زخم‌های ویرجینیا، او را به خانه‌ای در توثیکنهام برد تا باغ پر گل و آب و هوای بهشتی‌اش کمی در بهبود حال و احوالش کارگر باشد. همسایگان که هیچ شناختی از او نداشتند، چند باری او را بیرون از خانه در میانه باغ یا خیابان‌ها دیده بودند و از سکوت و تمرکز عمیق همسایه تازه‌شان در تعجب بودند.

وولف را به‌عنوان یکی از نمادهای فمینیسم می‌شناسند. با این حال او همواره در آثارش، اگرچه به زنان توجه ویژه‌ای نشان می‌داد اما تلاش می‌کرد

در کتاب‌هایش به مفهوم انسان بدون هیچگونه مرزبندی‌ای پی‌برازد. او جمله معروفی دارد: «یک زن باید هم پول داشته باشد و هم اتافی از آن خودش اگر می‌خواهد داستان بنویسد». او عقاید محکم و مشخصی درباره مسائل مختلف داشت و در میان گفته‌ها و نوشته‌هایش می‌توان توصیه‌های بسیاری پیدا کرد. در ادامه بخشی از آنها را می‌خوانید:

#### ■ زنان

– «به‌عنوان یک زن من هیچ کشوری ندارم، بلکه به‌عنوان یک زن، تمام دنیا کشور من است.»

– «در طی تمام قرن‌ها، زنان مانند شیشه‌های جادویی بودند که اندازه مردان را دو برابر نشان می‌دادند.»

– «وقتی که دیگر زنانگی حريمی محافظت‌شده ندارد، هر چیزی ممکن است اتفاق بیفتد.»

– «اگر می‌خواهید کتابخانه‌تان را قفل کنید، اما با هیچ دروازه، قفل و بندی نمی‌توانید جلوی آزادی ذهنتان را بگیرید.»

#### ■ زندگی

– «اگر خوب غذا نخورده باشید، نه می‌توانید خوب بخوابید، نه خوب عشق بوریزد، نه خوب فکر کنید.»

– «برخی از مردم به دعا روی می‌آورند، برخی دیگر به شعر، من به سمت دوستانم می‌روم.»

– «هرگز تظاهر نکن چیزهایی که نتوانستی به دست بیاوری، ارزش به دست آوردن ندارند.»

#### ■ نویسندگی

– «داستان مانند شبکه تار عنکبوتی است.»

– «اگر نتوانی درباره خودت تحقیق را به زبان بیاوری، نمی‌توانی درباره دیگران نیز حقیقت را بگویی.»

# باتو حرف می‌زنم، اما نگاهت نمی‌کنم

## اگر فرصت کردید همین آخر هفته وقت بگذارید و به تماشای یک نمایش تراژیک اما تماشایی بروید

قضاوت کنیم، زن مسبب است یا مرد؟ زن گناهکار است یا مرد؟ تراژدی را مرد رقم می‌زند یا زن؟ جنگ را کدام یک آتش گشود؟ ما نمی‌توانیم کشف کنیم و گویا نویسنده عمد دارد که ندانیم ریشه ماجرا چیست. زندگی مشترکی که نمی‌تواند گرما بگیرد و احسان گرایلی با فضای سرد حاکم بر صحنه و هدایت بازی بازیگران به سمت دیالوگ گویی بی‌روح آن را تقویت کرده است.

گرایلی بخوبی توانسته است میان متن و اجرا ارتباط برقرار کند و فضای متن را به اجرا درآورد. تحرک حداقلی بازیگران، پوزیشن‌های فریز شده در جای جای اجرا و جنس دیالوگ گویی و حتی طراحی لباس یکسان و همرنگ زن و مرد، در واقع در طراحی لباس تلاش شده است تا تمایز مرد از زن را به چالش بکشیم. هر دو لباسی بر تن دارند که نه زنانه است و نه مردانه و نه سیاه است و نه سفید. همین باعث می‌شود که ما در مدت زمان نمایش مدام به خود گوشزد کنیم که این دویکی هستند. حتی اگر در تحلیل خود به این نتیجه برسیم که آنها تنها در لباس یکی هستند نمی‌تواند ما را به جایی برساند به لحاظ بصری میان آنها تمایز ایجاد کنیم. این در تداوم پیام متن است که نتوانیم مهم را تشخیص دهیم.

همه عناصر در این نمایش هوشمندانه انتخاب شده‌اند، و مخاطب را به سمتی سوق می‌دهند که هنگام خروج از سالن همچنان مضطرب از شکستن بشقاب چینی گل سرخی باشد. چینی شکننده‌ای که نشا پایان اجرا نمی‌شکند و نشکستن آن اضطراب را باقی نگه می‌دارد و هولناکی این زندگی را دو چندان می‌کند. تراژدی‌ای که پایانش خونبار نیست، جنایت‌باز تراست.

روزمرگی را کنار بزنند، اما همین روزمرگی چنان مقتدر و تضاد افکن می‌شود که مرد و زن را مقابل هم قرار می‌دهد. آنقدر که همه چیز باسমে‌ای می‌شود. بطور مثال زن و مرد، رو به روی هم غذا می‌خورند، اما نمی‌خورند. غذا را به دهان نبرده به بشقاب و میز غذا برمی‌گردانند. در عین رعایت آداب و مراعات مراتب، عمل غذا خوردن پیش می‌رود، تا آنجا که به نظر می‌رسد خوردن غذا در حد برگزاری یک آیین است. آیینی که بلعیدن غذا را جایز نمی‌داند. در واقع رخوت و دلسردی موجب پدیدن آمدن آیین نخوردن شده است، آیینی که هر وعده مشترک غذایی باید برگزار شود.

زن و مسرد با یکدیگر حرف می‌زنند اما به یکدیگر نگاه نمی‌کنند، و حتی جهت‌هایشان به سوی هم قرار نمی‌گیرد. اگر دیوارها را در این نمایش برقرار کنیم، گویی هر کدام از شخصیت‌ها به سوی دیوار حرف می‌زنند و همصحبتی با دیوارها را اختیار کرده‌اند. البته زن بارها از محاصره شدن با دیوار زبان به شکایت و اعتراض با می‌کند اما گویی نمی‌تواند همدمی غیر از دیوار پیدا کند.

مسائل و اختلافات روزمره زن و مرد به قدری ساده هستند که گاهی گمان می‌رود در حد نق زدن بیشتر نیست، اما حل نشدن همین مسائل کوچک در حد خرید روزانه، پخت غذا، گیر کردن در ترافیک، سو-تفاهم‌هایی را پدید می‌آورد که رهایی از آنها غیر ممکن به نظر می‌رسد. این ناممکن حتی سخت‌تر از جنگ است. زیرا مرد ترجیح می‌دهد به جنگ برود تا آن‌که در خانه بماند و مسائل کوچک را حل کند و آرامش را به خانه بر گرداند.

ویژگی بارز و برجسته‌ای که بهاء‌الدین مرشدی در این نمایشنامه بوجود آورده این است که ما نمی‌توانیم در این نمایشنامه

نمایش «دارم اینجا تجزیه می‌شم» این شب‌ها در تئاتر خصوصی دیوار چهارم ساعت ۱۹:۳۰ به روی صحنه می‌رود و در آن بهاء‌الدین مرشدی و شکوفه داودی ایفای نقش می‌کنند. داستان این نمایش روی یک بشقاب چینی گل سرخی به‌عنوان مکانی برای زندگی پیش می‌رود.

اگر همین نماد درون نمایش را بخواهیم بکاویم که شکلی درخور به‌عنوان طراحی صحنه انتخاب شده است نشان می‌دهد که این



عکس: روالا خصوصی نمایشی

اجرا، نمایش تضادهای هولناک است. بشقاب چینی گل سرخی که قدمتی بیش از نیم قرن در حافظه تاریخی ما دارد، از گذشته تا به امروز نماد زیبایی شکننده را داشته است. اگر چه در گذشته فراوان در دسترس بود، اما امروز که کمپاب و به نوعی در میان اشیای دکوراتیو قرار می‌گیرد از ارزش والاتری برخوردار است و ترس از ترک برداشتن آن باعث شده است دور از دسترس قرار گیرد.

اکنون این بشقاب محل زندگی انتخاب شده است. زندگی سرد و بی‌روحي که تلاش می‌کند اجرا، نمایش تضادهای هولناک است. بشقاب چینی گل سرخی که قدمتی بیش از نیم قرن در حافظه تاریخی ما دارد، از گذشته تا به امروز نماد زیبایی شکننده را داشته است. اگر چه در گذشته فراوان در دسترس بود، اما امروز که کمپاب و به نوعی در میان اشیای دکوراتیو قرار می‌گیرد از ارزش والاتری برخوردار است و ترس از ترک برداشتن آن باعث شده است دور از دسترس قرار گیرد.

اکنون این بشقاب محل زندگی انتخاب شده است. زندگی سرد و بی‌روحي که تلاش می‌کند

## چند پیشنهاد برای کتابخوانان

## روایت یک نویسنده از کتاب‌هایی که در زندگی‌اش خوانده و بیشترین تأثیر را از آنها گرفته



عکس: نیتا

در سال‌های دبیرستان برای نخستین مرتبه «ایله» نوشته داستایووسکی را خواندم، از خواندن این رمان آنقدر تحت تأثیر قرار گرفتم که به سراغ دیگر نوشته‌های او هم رفتم.

یکی از نکات جالب توجه در نوشته‌های داستایووسکی نه تنها در این کتاب بلکه در دیگر آثار او در نگاهی است که به انسان دارد که سرآمد آن را می‌توان در «ایله» دید. زمانی که قهرمان اصلی‌اش پرنس «میشکین»

**منیره آرهمین**  
نویسنده

اصلی ایرانی و آمریکایی دارد و ماجراهای آن نیز در نیویورک می‌گذرد، به بحث ساختاری این رمان کاری ندارم، شاید مشکلاتی داشته باشد اما داستان و زاویه دید خوبی دارد و کل ماجراهای آن نیز به کشورهای محدوده خاورمیانه بازمی‌گردد.

از آنجایی که ماجرای رمان در نیویورک سپری می‌شود در کتاب اشاره‌هایی هم به اتفاقات پشت پرده سیاست‌های کشور آمریکا شده است. این چند کتابی‌که از آنها گفتم به‌نظم بیش از همه مناسب افرادی است که از مطالعه تنها به دنبال سرگرم شدن و لذت بردن نیستند.

از میان آثاری که در دهه چهل و پنجاه منتشر شده‌اند به‌نظم یکی از شاخص‌ترین رمان‌ها «شوشون» خانم سیمین دانشور است که در آن ردپای پررنگی از اتفاقات سیاسی- اجتماعی آن دوران دیده می‌شود.

نه تنها نویسنده این کتاب، بلکه حتی راوی و شخصیت اصلی آن هم یک زن است. داستان این رمان در جنوب کشور و در دهه بیستم شمسی و سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم سپری می‌شود.